

نویسنده : آرثر آربری

مترجم : منوچهر امیری

رباعیات عمر خیام

- ۶ -

ولی خیام از آنها هم تندتر رفته و برای ریشخند کردن این قبیل شاعران این مضمون را ساخته که حقیقهٔ مضحك است :

صد خانه ز خوناب دلم ویرانست وز گریهٔ زار بیم صد چندا نست
از هر مژه ناودان خونست روان گرم مژه را بهم ز نم طوفانست (۱)
بهمان نحو در جای دیگر خود پسند بهای معشوق را که بزور باو نسبت میدهند (و این همان وسیله ایست که رمانیکها برای نشان دادن غلبان احساسات خود بدان متوسل میشدند) مسخره کرده و مضمونی شیرین ساخته است :

در دهر کسی بگنمذاری نرسید تا بر دلش از زمانه خاری نرسید
درشانه نگر که تا بصد شاخ نشد دستش بسر زلف نگاری نرسید (۲)
در رباعی دیگر خیام بالحن یک صوفی مایوس نوید سخن میگوید که از معشوق خود خداوند بسبب رنجها و محنتهایی که از او دیده شکوه کرده است. منتها صوفی در آخر کار تسلیم میشود چنانکه درین شعر زیبای مولوی آمده است (۳) :

« او آتش در جهان زد و مرا در میان افکند هزاران شعله از همه ای که پیرامون من بود برخاست و هنگامی که موج آتش مرا در میان گرفت و آه از نهادم بر آمد او با شتاب دست بردهانم نهاد. »
اما خیام این قاعده را برهم زده و باشوخ چشمی کفر میگوید :

ابریق می مرا شکستی ربی بر من در عیش را بیستی ربی
بر خاک بریختی می گلگون را خاکم بدهان مگر که مستی ربی (۴)
صوفی از خدا میطلبد که او سببی سازد تا وی بتواند هر لحظه بعبادت حق مشغول شود و در آن واحد روزی خود را بی آنکه اسیر ذلّ سؤال از مردم خدا شناس گردد بدست آورد. خیام نیز این نکته را بخوبی و شیوایی میروراند اما دم آخر کار خود را میکند و نیشی را که باید میزند :

یارب بگشای بر من از رزق دری بی منت مخلوق رسان ماحضری
از باده چنان مست نگهدار مرا کز بی خبری نباشدم درد سری (۵)
پس از ذکر این چند مثال بر میگردد باین سؤال که آیا قیتر جرالذ حقیقت سخن خیام را

-
- (۱) نقل از رباعیات چاپ دکتر روزن شماره ۱۶ صفحه ۱۷۴ (مترجم). (۲) نقل از رباعیات چاپ جستر بیینی شماره ۴۶ (مترجم). (۳) چون اصل این شعر را متأسفانه نتوانستم بیابم لذا ناگزیر ترجمه آن را آوردم. (۴) نقل از رباعیات خیام چاپ جستر بیینی شماره ۵۳ (مترجم). (۵) نقل از رباعیات چاپ وین فیلد شماره ۴۸۸ (مترجم)

درک کرده و آیا بقول کریستن سن « بمدد غریزه صائب ذاتی و ذوق علم الجمال لب و حقیقت شعر خیامی را دریافته است » یا نه؟ درین مورد بعضی همیشه شوق این دارند که بدفاع فیتز جرالده بشتابند و برستی کسی منکر نیست که او « عصاره افکار و معانی رباعیات فارسی خیام را در قالب شعر انگلیسی ریخته و درین کار هنر کرده است . » من بهیچ روچنین تصدی ندارم و بسیار گستاخی و بی ذوقی میخواهد که کسی بکوشد تا نبوغ یک شاعر بزرگ عهد و یکتوریا را مانند او ناچیز نشان دهد . آنچه من میخواهم متذکر شوم اینست که وی فلسفه خیام را کاملاً نفهمانده و شاید خود نیز بخوبی دریافته باشد . فیتز جرالده « رباعیات » خود را در اواسط عهد و یکتوریا یعنی هنگامی گفته است که سبک رمانتیسزم در ادبیات احیا شده و ادبا و نویسندگان انگلیس بسیار بخود مغرور شده بودند و باخواندن اشعار او نمیشد و حالا هم نمیتوان تمام معانی و افکاری را که در اصل رباعیات خیام وجود دارد دریافت و بالاخره کفر نیست اگر کسی بخواهد پیام خیام را بادقت و امانت بیشتری بگوش انگلیسی زبانها برساند اگر چه ممکنست این کار حمل بر خود نمائی و پرمدهائی شود .

حال وقت آنست که بروم برسر مطلب و پیش از آنکه این بحث اتفاقی را بیابان برم چند نکته دیگر درین باره بگویم و سپس ترجمه اشعار خیام را در جامه تازه ای که از معانی بر او پوشانده ام بخوانند گان عرضه کنم و در معرض انتقاد آنان در آورم . من تصور نمیکنم که اصولاً خیام یک مجموعه معین از اشعار خود ترتیب داده باشد و اصلاً شك دارم در اینکه حتی یکی از رباعیات خود را بقید کتابت در آورده باشد . او این رباعیات را ارتجالاً و بداهه گفته همچنانکه تمام شعرها باید رباعی را بدینسان گویند (۱) این رباعیات را کسانی که میشنیدند از بر میکردند و جمع بیشتری از ستایشگران خیام آنها را دهان بدان نقل میکردند و برخی قبل از آنکه در گذرند اما نه در زمان خیام بلکه یحتمل پس از مرگ او مجموعه های کوچکی از آن اشعار فراهم میآوردند . شاید قبل از پایان سده ششم هجری یکی از تدوین کنندگان نسخه های جامع و مورد قبول همه از رباعیات خیام فراهم آورده باشد و شاید این نسخه در دست کاتب نسخه کیمبرج بوده و شاید رباعیات دیگری که گذشته از خیام بدیگران نیز منسوب بوده چندین نسل قبل از آنکه وارد مجموعه رباعیات او شود دهان بدان نقل میشده است . ضبط این قبیل رباعیات بی شك برحجم مجموعه رباعیات در قرون متأخر افزوده است اما کشف نسخه کیمبرج و نسخه چستر بیسی دلیل تازه ایست براین که این اضافات بسیار کمتر از آنست که سابقاً تصور میشد . حمله مغول مسلماً باعث شد که مردم از زندگی ملول شوند و برخلاف عمر خیام شادی و خوشی در آن نجویند . پس از این فتنه بسیاری از مسلمین بی نهایت خود را گناهکار میدانستند و همین سبب میشد که در عین حیرت چنین تصور کنند که خدا آن مصائب هولناک را بر آنان بخاطر این فرود آورد که در قدرت مطلقه او شك کردند . پس تا هنگامی که این بلایا روی مینمود و زندگی را بیشتر طاقث فرسا میکرد مردم تسلیت خاطر را دست در دامن بصوف مولانا ویند و حکمت سعدی میزدند و کمتر بهزل و طیبیت و سخنان مفرح خیام توجه میکردند . اما سرانجام ایران تاحدی بهروزی دیرین را باز یافت و اگرچه فلسفه پس

(۱) استاد آدبری برای این نظر دلیلی ذکر نمیکند زیرا ما برای رباعی گفتن هر کز چنین شرطی نداشته ایم و فقط ما خیام تمام رباعیات خود را ارتجالاً و بداهه نگفته است (مترجم) .

از ضربت مهلك غزالى احبا نشد با اينهمه رواج آئين لذت دوستى (۱) (Hedonism) بعدى معتدل با طبع طبيعت جوى هزل دوست فتور ناپذيرى كه از خصائص نبوغ ايرانست دست بهم داد و موجب شد كه رسم ستايش اشعار خيام زنده شود و تاحدى رائج گردد. با اينهمه خيام هرگز آن شهرتى را كه در ايام حيات بدست آورده بود باز نيافت تا اينكه ترجمه دلکش فیتزجرالد منتشر شد و پس از دير گاهى سوين بورن Swinbourne و مردیث Meredith و روستى Rosseti (۲) مردم انگلستان را كه با بى اعتنائى بدان نگرسته بودند متوجه اين شاهكار كردند. اين واقعه چنان خيام را مشهور كرد كه خود براستى هرگز در خواب هم نميدید.

اين اشعار كوتاه را هشت قرن قبل يكى از اساتيد رياضى در اوضاع واحوالى شبيه آنچه شاعر محقق فاضل ديگرى داشته است سروده. اين شاعر نيز مانند خيام اشعارى محدود ولى بسيار شيوه و عالمانه با لحن آميخته با طبيعت و استهزا سروده است. در ادبيات يافتن آثار و اشعار همانند ويكسان گستاخى ميخواهد و بسيار آسانست كه در مقوله تواردهائى كه تصادفاً روى داده است غلو كنيم اما براى بى بردن بكنه شعر خيام درين جا از ذكر نام گوينده معاصر ۱۰۱۰ هوسمان (۳) نمیتوان چشم پوشيد. چنين مينمايد كه اين هر دو معلمينى جدى بودند و من كه افتخار حضور در جلسات درس هوسمن را داشتم ميتوانم گواهى بدهم كه او در سر درس تاجه حدخشن و جدوى بود و تا كجا نسبت بكسب شهرت در ميان شاگردان دانشگاه بيزار. از آنجا كه با دقت در باره خيام مطالعه کرده ام و دیده ام كه تذكر نويسان در باره او چها گفته اند تصور ميكنم كه او در حوزه درس همچون هوسمن بوده است. خيام و هوسمن (راجع به داوسمن از همكاران او در دانشگاه كيمبريج بسيار چيزها شنیده ام) هر کدام مصاحبي بى نهايت خوب و بسيار چرب زبان و نكنه سنج بوده اند. وقتى هاوسمن در پايان ضيافتى كه در دانشكده تری نیتی Trinity برپا شده بود گفت «وردس ورث (۴) Wordsworth ييوسته هشيار و پورسون (۵) Porson هميشه مست از سر ميز بلند ميشدند.» آنگاه بسخن خود ادامه داد و در باره خویش چنين گفت «من از وردس ورث بهتر لاتينى ميدانم و از پورسون بهتر شعر ميگويم و جودى هستم ميان اين و آن.» هنگامى كه من اين داستان را بخاطر بياورم بياد اين رباعى خيام ميافتم كه وصف الحال اوست و همچنين دستور است براى خوب زيستن:

- (۱) از نظر فلسفى باآئينى اطلاق ميشود كه كمال مطلوب و خير مطلق را در حصول لذت ميداند برخلاف آئين اهل زهد و رياضت كه بقول سعدى به «لذت ترك لذت» معتقدند (مترجم).
- (۲) چنانكه سابقاً هم اشاره شد اين سه تن از شاعران بزرگ انگلستان در قرن نوزدهم اند. (مترجم).
- (۳) آلفرد ادوارد هاوسمن A.E. Housman (۱۸۵۹-۱۹۳۶) از اجله علماء انگلستان در زبان لاتين و استاد دانشگاه لندن و كيمبريج بوده ست و يكى از شعراء نامى بشمار ميرود. برادرش لارنس هاوسمن نيز از نويسندگان معاصرست كه شرح حال و آثار او را استاد دانشمند آقای مجتبى مينوى در شماره دهم از دوره پنجم سخن در مقالتي تحت عنوان «ستاره اى از مشرق» نوشته اند. (مترجم).
- (۴) ويليام وردس ورث از بزرگترين شعراء انگليس در نيمه دوم قرن هجدهم و نيمه اول قرن نوزدهم است. (مترجم).
- (۵) ريچارد پورسون از اجله دانشمندان انگليس در نيمه دوم قرن هجدهم است. (مترجم)

تا هشیارم طرب زمن پنهانست
 چو مست شدم در خردم نقصانست
 حالیت میان مستی و هشیاری
 من بنده آن ، که زندگانی آنست

اما در مقام مقایسه این دو تن بیش ازین میتوان سخن گفت و برای کسانی که بخواهند مشابهت بین ذوق و فکر خیام و هاوسمن را بیشتر درک کنند نظرشان را بخصایص مشترک آن دو یعنی بسلاست بیان و سادگی و طبیعی بودن سخن و مبارزه‌ای که بامذهب عوام نموده‌اند معطوف میکنیم اگر چه در مورد هاوسمن باید این نکته را افزود که او بیش از خیام دستخوش احساسات است و ازین دو عالم شاعر باید گفت که خیام بیشتر تابع عقل و منطق و ازینرو سخنش متین‌ترست .



پس ازین استاد آربری چند سطر دربارهٔ خصایص ترجمهٔ خود نوشته که چون تنها بدرد انگلیسی دانه‌ها می‌خورد از ترجمه حذف شد . (بایان)

مجلهٔ یغما : مقدمهٔ رباعیات خیام در این شماره بیان رسید . ترجمهٔ آقای منوچهر امیری در نهایت دقت و صحت است و بسیاری از فضیلات فارسی زبان چه در داخل و چه در خارج کشور آن را ستوده‌اند . استاد آربری بحق و انصاف در تنظیم این مجموعه استقصاء و تبعی بلیغ فرموده‌اند اما در بعضی از موارد انتقاداتی داریم که چون این سلسله مقالات طولانی و خسته کننده شده‌است عجلهٔ آن از بیان آن صرف نظر می‌شود .



از دستور شاعر معاصر : *پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

سخنی دارم بنان

سخن آن نیست که گویند و فراموش کنند
 آتش مهر از آن بیش که خاموش کنند
 خوشتر آن دست که بادوست در آغوش کنند
 کو دوهمدرد که گر نیش بود نوش کنند
 هوشمندان سخن مهر و وفا گوش کنند
 همه را چشم بهم نازده مدهوش کنند
 خلق را جمله عزادار و سیه پوش کنند
 لاک یشتند ولی خواب چو خر گوش کنند

سخنی دارم اگر هم نفسان گوش کنند
 دل افسرده بدیدار کسی گرم کنید
 ای خوش آن دست که احباب با احباب دهند
 جام غم هر که خورد یکتنه ، از یای افتد
 شرط عقل است وفا ، مهر گرفتیم که نماند
 ترسم این باده که در ساغر ما میریزند
 خون یاران و عزیزان که چنین میریزند
 این وزیران فرومانده بغفلت ، « دستور »